



دوری از خواطر نفسانی و شیطانی در گروهی ذکر و یاد دائمی خداست

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اگر کسی بخواهد از خواطر نفسانی و شیطانی دور باشد، باید ذکر و یاد خدا همیشه در قلب و سایر اعضا و جوارحش باشد.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اگر کسی بخواهد از خواطر نفسانی و شیطانی دور باشد، باید ذکر و یاد خدا همیشه در قلب و سایر اعضا و جوارحش باشد.

سبب و چهل و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی با موضوع خطرات و مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شده است در پی می آید:

چگونه می شود از خطرات شیطانی در امان بود؟

اگر انسان بخواهد از این خواطر نفسانی و شیطانی، در امان بماند، باید وجودش را ذکر خدا فرا بگیرد؛ یعنی انسان، دائم الذکر شود. اگر انسان، دائم الذکر شد، معلوم است چه زمانی خطرات نفسانی می تواند به او حمله بیاورد؟! البته خطرات شیطانی می آید، اما چون در حصن حصین است - که این حصن حصین، همین ذکر است - قدرت عمل کردن ندارد. لذا اگر کسی جدی بخواهد، افکار و خطراتش از گناه در امان باشد - که در آن صورت، اعضا و جوارح دیگرش هم از گناه در امان می مانند - و خطرات نفسانی و شیطانی نگرند، فقط و فقط باید به ذکر مشغول باشد.

تأثیر ذکر لسانی بر روح و قلب انسان

بیان کردیم: ذکر فقط به عنوان ذکر لسانی نیست، هر چند ذکر لسانی هم باید باشد. حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر (صلوات الله و سلامه علیه) وقتی نکاتی را راجع به ذکر فرمودند، ذکر لسانی را هم تبیین کردند که خود این ذکر لسانی، عامل می شود که انسان به ذکر درون، ذکر قلب ورود پیدا کند. مگر می شود انسان، دائم «لا اله الا الله، سبحان الله، الله اکبر، الحمد لله و ...» بگوید، اما در روح، قلب و درون او اثر نگذارد؟! طبعاً اثر می گذارد.

منتها فقط لسان نیست که ذکر دارد، سایر اعضا و جوارح هم ذکر دارد، لذا حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر (ع) فرمودند: «ذکر اللسان الحَمْدُ وَ الثَّناء» ذکر زبان، حمد و ثنای الهی است. «وَ ذکر التَّقْصِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ»، ذکر نفس، سخت کوشی و تحمل رنج است. «وَ ذکر الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ»، ذکر روح هم این است که انسان دائم در خوف و رجا باشد. البته خوف از خدا نداریم، خوف از اعمال و جدا شدن از پروردگار عالم و امید به لطف پروردگار عالم داریم.

امید هر خیری، خداست!

انسان باید بداند همه مطالب از ناحیه خداست و هیچ چیزی از ما نیست. «یا من أرجوه لكل خير» هر خیری، امیدش خداست. خداست که محبت می فرماید. اگر یک موقعی برای من و شما هم توفیقی حاصل شد، باید بدانیم که از جانب خداست «و ما توفیقی إلا بالله». لذا باید حواسمان باشد؛ چون یکی از مواقعی که شیطان می خواهد انسان را از ذکر دور کند، موقعی است که توفیقی پیدا کردیم، او می گوید: به به! چه آدم خوبی هستی، توانستی. اما اولیاء خدا، بزرگان و اهل معنا و بندگان حقیقی خدا دائم می گویند: این از ناحیهی خدا بوده و إلا اصلاً من توفیق پیدا نمی کردم. اگر پروردگار عالم نمی خواست، نمی شد، جدی نمی شد.

علت سلب توفیق میرزا حبیب الله رشتی از یک ذکر دائمی

یکی از اعظم بیان فرمودند: آقا میرزا حبیب الله رشتی، آن عارف بالله و اهل معنا گفته بود: یک موقعی من به محضر مولی الموالی مشرف شدم. وقتی می رفتم، دائم به ذکر «ما شاء الله لا حول و لا قوة إلا بالله» مشغول بودم. به خصوص وقتی توفیقی شامل حال می شد، بیشتر می گفتم. یک موقعی به ذهنم خطور پیدا کرد که الحمد لله تو هیچ وقت این ذکر را فراموش نمی کنی و وقتی محضر مولی الموالی می رسی، این ذکر را می گویی.

خودشان می فرمودند: منتها بعد از آن یادم رفت که بگویم: خدایا! ممنونم، محبت کردی، بزرگواری کردی که من یادم نمی رود. یک موقعی در حرم امیرالمؤمنین متوجه شدم، حدود دو هفته است که وقتی می آیم، این ذکر را نمی گویم. آن جا بود که سرم را به دیوار گذاشتم و زار زار گریه کردم، گفتم: تو تصور کردی خودت بودی به این ذکر موفق بودی؟! این، لطف خدا و محبت پروردگار عالم بود.

«و ما توفیقی إلا بالله»، هر چه به خیر، امید است، از جانب خداست. ما توفیق نداریم در مجالس خوبان شرکت کنیم، ما توفیق نداریم نماز بخوانیم، ما توفیق نداریم عبادت کنیم، ما توفیق نداریم حتی یک ذکر صلوات بر محمد و آل محمد بفرستیم و ... اگر ذوالجلال و الاکرام نخواهد، نمی توانیم.

لذا امید به خدا، امید به این که پروردگار عالم همه چیز را مرحمت می کند. ذکر روح الهی، این است که خوف دارد از این که نکند از این چیزها جدا شوم، امیدش هم این است که همه چیز به دست خداست، نه این مطلبی که من دارم می گویم. این ذکرها لطف خداست که دارم می گویم، اما اگر دل خوش به این ذکرها باشم، بدبخت هستم. خدای متعال بخواهد، از انسان می گیرد. یک باره می بینی دو هفته است که سلب توفیق شدی و امیرزا حبیب الله رشتی می گویند: بعد دو هفته متوجه شدم که نمی گویم. آن هم به این خاطر بود که با خودم گفته بودم: خوب موفق هستی، هر موقع به حرم امیرالمؤمنین آمدمی، گفتمی.

نگفتم: خدایا! ممنوتم، لطف کردی، بزرگواری و عنایت کردی. فکر کردم یک لحظه خودم هستم، من این توفیق را دارم. یادم رفت که خدا این توفیق را می‌دهد.

خیلی مهم است، اولیاء خدا این‌طور به مطالب نگاه می‌کنند.

اهل معرفت، تسلیم امر پروردگار عالم، حضرات معصومین و اولیاء خدا هستند

لذا فرمودند: «وَذَكَرَ الْقَلْبَ الصِّدْقُ وَ الصَّقَاءُ وَ ذَكَرَ الْعَقْلَ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ»، راجع به این موارد، نکاتی را در جلسات قبل بیان کردیم، به این‌جا رسیدیم که می‌فرمایند: «وَذَكَرَ الْمَعْرِفَةَ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا»، اگر انسان بخواهد خواطر نفسانی بر او غلبه پیدا نکند و از خواطر شیطانی در امان باشد، تمام وجودش، باید ذکر شود.

ذیل آیه شریفه‌ای در سوره طه که می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَتَحْشُرُهُ أَعْمَى» کسی که از یاد و ذکر من، روی‌گردان شود؛ معیشت و زندگی‌اش را برایش تنگ می‌گیرم - اولیاء خدا فرمودند: بالاترین معیشت، معیشت معنوی است، نه مادی. گاهی کسی، معیشت معنوی‌اش تنگ می‌شود و گرفتار می‌شود. یعنی دیگر یادش می‌رود و ذکر را از او می‌گیرند. لذا باید دائم یاد خدا باشیم و این، مهم است.

ذکر معرفت چیست؟ معرفت خیلی مهم است. اگر انسان، شناخت پیدا کند، همه چیز درست می‌شود. عارف برای این عارف است؛ چون می‌شناسد و معرفت پیدا کرده است. اتفاقاً آن‌ها معرفت به این را دانند که همه چیز از جانب خداست، معرفت دارند و می‌دانند از خداست.

لذا این معرفت و شناخت خدا که بیان می‌شود، خیلی عجیب است. این شناخت، یک ذکر دارد. یعنی انسانی که دارای معرفت است، ذکر دارد و باید دائم به آن ذکر مشغول باشد، آن ذکر چیست؟ می‌فرمایند: ذکر اهل معرفت، اول تسلیم و بعد رضاست، «وَذَكَرَ الْمَعْرِفَةَ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا». تسلیم امر پروردگار عالم هستند.

گاهی در مورد تسلیم امر پروردگار عالم بودن، شیطان ملعون می‌آید و فریب می‌دهد. «الْوَسْوَاسُ الْخَفَّاسُ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» هر کسی را یک‌طور وسوسه می‌کند. یک کسی را از طریق مالی، یکی را از طریق جنسی و ...، حتی اهل عبادت را هم اگر ندانند و به معرفت نرسند، از طریق عبادت، وسوسه می‌کند، می‌گوید: تسلیم فقط تسلیم الی الله است که صورت ظاهرش هم درست است، اما پروردگار عالم نکته بسیار عالی را در قرآن بیان می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُخَرِّجُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

پروردگار عالم در این آیات به قدری عالی مطلب را شکافته که دیگر کسی نگوید: فقط باید تسلیم خدا بود و تسلیم انبیاء عظام، ائمه و اولیاء خدا با این بحث فرق می‌کند.

می‌فرماید: ما رسول نفرستادیم، مگر برای این که خلق به امر خدا اطاعت او کنند. یعنی اگر کسی بخواهد تسلیم امر پروردگار عالم باشد، باید مطیع رسول باشد.

بعد بحث منافقین را بیان می‌فرمایند: هنگامی که این گروه منافق که به خودشان ستم کردند، به تو رجوع کنند و واقعاً توبه کنند و توی رسول هم برای آن‌ها استغفار کنی، آن‌ها خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند.

بعد می‌فرمایند: این‌طور نیست و قسم به خدا که تو این‌ها را اهل ایمان نمی‌بینی، مگر این که در خصومت و نزاعی که دارند، تو را حاکم کنند، آن‌گاه در دلشان هم هیچ اعتراضی از حکمی که تو کردی، نباشد و راضی باشند و کاملاً از دل و جان تسلیم امر توی رسول باشند.

پس وقتی انسان، اهل معرفت شد، می‌فرماید: ذکر آن‌ها تسلیم است و این تسلیم، تسلیم پروردگار عالم و راهش هم تسلیم پیامبر و حضرات معصومین و اولیاء خودن بودن است.

عاقبت تسلیم شدن در برابر خواست خدا؛ رسیدن به آنچه می‌خواهیم است

لذا اگر خواستید بفهمید که کسی اهل معرفت هست، یا خیر، ببینید تسلیم است یا خیر. از وجود مقدس امام صادق (ع) پرسیدند: از کجا دانسته می‌شود که کسی، مؤمن است؟ «قُلْتُ لَهُ يَا شَيْءٍ يَعْْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ» به هر حال سؤال پیش می‌آید، چون مؤمن، اهل معرفت و تسلیم حقیقی است. حضرت فرمودند: «بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ»، دو شاخصه دارد: یک او در برابر امر خدا، تسلیم است. هر چه خدا برای او مقدر کرد، تسلیم می‌شود. امروز ریاست داری، فردا این ریاست را گرفتند، در هر دو حال انسان برای خدا تسلیم باشد. به مالت وسعت دادند، تسلیمی، فردا به دلایلی این رزق را ضیق کردند و کم دادند، باز هم تسلیمی. دیگری هم این است که هر چه خدا به آن، خشنود است، این هم خشنود است. اگر ناخوش است، این هم ناخوش است. پسندم آنچه را جانان پسندد. این‌ها اهل معرفت می‌شوند.

ذکر معرفت این است: دائم به خودش بگوید: هر چه خدا گفت، باید تسلیم باشی. اولیاء خدا این‌گونه هستند. من رفتار کسی را بیان کنم که خیلی عجیب بود، آدم اوضاع الآن را می‌بیند، با قدیمی‌ها اصلاً قابل مقایسه نیست. الآن اگر بگویی، تازه انسان را به سخره می‌گیرند و می‌گویند: این حرف درست نیست. یک بانویی - که غریق رحمت الهی شده است - فرزندش در حالی که در شکمش بود، از دنیا رفت. ماما بلور که خانم مؤمنه و متدبته عجیبی بود در اطراف صابون‌پزخانه و ... برای به دنیا آوردن بچه‌ها می‌آمد، او را خبر کردند و آمد. گفت: این دیگر مرده و هیچ کاری نمی‌شود کرد و باید به بیمارستان بروی. در آن زمان تازه بیمارستان باز شده بود و مردها هم کار می‌کردند و زن‌ها کم بودند، ظاهراً یکی دو تا اجنبی هم بودند.

این خانم زار زار گریه می‌کرد و می‌گفت: من به بیمارستان نمی‌روم. اطرافیان می‌گفتند: بچه مرده، تو هم می‌میری. ماما بلور هم گفته بود از عهده من خارج است و اگر طوری شود، من مسئولیتی نمی‌پذیرم. اما آن خانم گریه می‌کرد و می‌گفت من

نمی‌خواهم دست نامحرم به من بخورد. هر چه همسرش و دیگران می‌گفتند: علم پزشکی است، منعی ندارد و ... نمی‌پذیرفت. حتی پیش حاج میرزا علی اصغر صفار هرنیدی که این خانم او را خیلی قبول داشت، می‌روند، ایشان می‌گویند: اگر اضطرار است، منعی ندارد. اما این خانم باز هم دلش آرام نمی‌شد.

خودش می‌گوید: من مدام در حال توسل به حضرت ابالفصل و گریه بودم، گفتم: من دیگر تسلیم هستم، اگر شما دلتان می‌خواهد که دست نامحرم به من بخورد، عیبی ندارد، من تسلیم هستم، اما نمی‌خواهم و می‌دانم که شما هم نمی‌خواهید. این خانم تب و لرز عجیبی می‌کند. بعد از چند روز تکه تکه لخته‌های سیاه رنگ از ایشان خارج می‌شود. جالب است که بعد از آن هم چندین مرتبه این خانم مکرّمه باردار شدند و فرزند به دنیا آوردند. با این که یک عده می‌گفتند رحم دیگر از بین رفته است. لذا ببینید کسانی که می‌گویند: ما باید تسلیم فرمان خدا باشیم و نمی‌خواهیم نامحرم بدنمان را ببیند، خدا چگونه برایشان رقم می‌زند. خلاصه اگر کسی اهل معرفت باشد، از ناحیه‌ی خدا به او عنایت هم می‌شود. باز وقتی تسلیم شد، خدا به او مرحمت می‌کند.

ذیل این نکته‌ای که گفتم، این روایت را ببینید. آن خانم که نمی‌دانست این روایت‌ها هست، اما روایتی در بحارالانوار آمده است: «أوحى الله عزّ وجلّ إلى داوود عليه السلام: يا داوود، تريدُ وأريد، ولا يكونُ إلا ما أريد، فإن أسلمتَ لِمَا أريدُ أعطيتُكَ ما تريد»، خداوند به حضرت داوود وحی می‌کند که تو یک چیزی می‌خواهی و من هم چیز دیگری می‌خواهم. اما داوود! بدان، آنچه تو بخواهی نمی‌شود و آنچه من بخواهم می‌شود. هر موقع تو به آنچه که من می‌خواهم، تسلیم شدی، من هم هر چه تو بخواهی، قرار می‌دهم.

تو گفתי خدایا من تسلیم امر تو هستم که نامحرمی نباشد، حالا پس من را نجات بده. خدا هم می‌گوید: حالا من هم آنچه را که می‌خواهی به تو مرحمت می‌کنم. یا مثلاً من خدا رزق تو را تنگ کردم، گفתי: خدایا دینم را نگیر، رزقم ایرادی ندارد، آن وقت من هم به تو گشایش دادم. یا به هر دلیلی خودت را تسلیم نامحرم نکردی، خدا هم راه را برایت باز می‌کند. اما متأسفانه ما با کوچکترین مطلب، خودمان را به دست نامحرم می‌سپاریم.

«و إن لم تسلّم لِمَا أريد أتعبتُك فيما تريد، ثمّ لا يكونُ إلا ما أريد»، اما اگر به آنچه من اراده می‌کنم، تسلیم نشدی؛ تو را به سختی و تعب از آنچه که اراده کردی، می‌اندازم. سپس می‌بینی هیچ چیزی نمی‌شود، مگر آنچه که من اراده کردم.

لذا اگر انسان تسلیم امر پروردگار عالم شود، رزقش هست، فرزندش هست و ... البته تسلیم به این معنا نیست که کارهایش را انجام ندهد؛ یعنی وقتی کاری به او محوّل شد، انجام دهد، اما مابقی‌اش را دیگر به خدا بسپارد. تو تلاشت را برای رزق داشته باش، اما خدای متعال رزق را این قدر گرفته، بگو: چشم. تو برای درس خود تلاشت را بکن، اما خدای متعالی این قدر دلش خواسته، بگو: چشم. در همه امور تسلیم باش. «ثمّ لا يكونُ إلا ما أريد»، سپس نمی‌شود إلا آنچه که ما می‌خواهیم. لذا این نکته عجیبی است.

خداشناس، تسلیم حقیقی خداست

وجود مقدّس امام محمّد باقر (ع) راجع به این ذکر معرفت که تسلیم و رضاست، روایت عجیبی را بیان می‌فرمایند که خیلی زیباست، می‌فرمایند: «أحقّ من خلق الله بالتسليم لِمَا قضى الله، من عَرَفَ الله»، سزاوارترین خلق خدا به تسلیم در برابر قضای او، کسی است که خداشناس باشد.

آن کسی که خداشناس شد، معلوم است تسلیم قضای الهی می‌شود. ذکر اهل معرفت، همین است: تسلیم در مقابل قضا و قدر الهی، «و ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا». آن وقت این فرد، خداشناس است.

تسلیم آنچه خدا دوست دارد باشید

لذا حضرت می‌فرمایند: ما دوست داریم برخی از مشکلات برای محبّین ما پیش نیاید، اما فرمان خدا در این است که این مشکل پیش آید، ما تسلیم هستیم، بعد می‌فرمایند: شما محبّین ما هم تسلیم باشید. حالا به این روایت دقت بفرمایید: «إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ تُعَافَى فِيمَنْ نُحِبُّ، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَمْنَا فِيمَا يُحِبُّ»، ما دوست داریم درباره آن کسی که محبّ ماست، خدا برخی از موارد را عفو و گذشت کند و به آن دوستان ما مصیبت نرسد، اما وقتی امر پروردگار عالم آمد، نسبت به آن چیزی که او دوست دارد، تسلیم می‌شویم. شما هم تسلیم شوید.

یعنی وقتی پروردگار عالم از شما گرفت، نگران نباشید و بدانید حتماً حکمتی در آن است. اگر اهل معرفت بودی، می‌فهمی که خدا حتماً چیزی را می‌خواهد و مدتظرش است، اما من و شما الآن نمی‌دانیم.

افسوس نخوردن بر کارهای گذشته

حتی می‌فرمایند: نسبت به کارهای گذشته هم یک موقع نگویید که ای کاش این‌طور می‌شد، ای کاش من در فلان جا استخدام می‌شدم، اگر آن‌جا استخدام شده بودم خوب بود، اگر فلان جا رفته بودم، خوب بود، اگر از روز نخست آن‌جا رفته بودم، این و آن می‌شدم. وقتی انسان تسلیم رضای خدا نشود، همین می‌شود.

از وجود مقدّس امام صادق (ع) است که فرمودند: «لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقُولُ لَشَيْءٍ قَدْ مَضَى: لَوْ كَانَ غَيْرَ!»، پیامبر عظیم‌الشأن در مورد کاری که دیگر گذشته بود، هیچ موقع نمی‌فرمودند که کاش! جز این بود.

ذکری برای بیرون آمدن از مشکلات

لذا انسان سعی کند در هر کاری که پیش می‌آید، این ذکر را که در ابتدای بحث بیان کردم «ماشاءالله لا حول و لا قوّة إلا بالله العلی العظیم»، بگوید. خدای متعال هر چه که بخواهد، انجام می‌دهد و ما نمی‌توانیم. قوّه از اوست و همه چیز از ناحیه‌ی اوست.

اگر می‌خواهیم از مشکلات بیرون بیاوریم، همین ذکر را بگوییم که امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: معلوم می‌شود چرا میرزا حبیب الله رشتی، آن مرد الهی این ذکر را بیان می‌کردند. حضرت فرمودند: «إِذَا قَالَ الْعَبْدُ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ: مَلَائِكَتِي إِسْتَسْلِمْنَ عَبْدِي أَعْيُوهُ، أَدْرَكُوهُ، أَقْضُوا حَاجَتَهُ» وقتی بنده می‌گوید: «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله» - هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر خدا - خداوند می‌گوید: ملائکه! بنده‌ام تسلیم من شده، حالا به او کمک کنید، او را دریابید و حاجتش را هم برآورید.

یعنی اگر کسی جدی این ذکر را گفت، نه این که فقط ذکر لسانی باشد، هر چند ذکر لسانی هم خوب است و باید بیان شود، اما واقعاً فهمید و گفت: هر چه خدا خواست، «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم»، معلوم است پروردگار عالم هم به فرشتگانش بیان می‌فرماید: بنده‌ی من تسلیم شده، حالا که این‌گونه است، او را کمک کنید، دریابید و حاجتش را بدهید.

تسلیم بودن و آرامش داشتن

پس اگر کسی بخواهد از خواطر نفسانی و شیطانی دور باشد، باید ذکر و یاد خدا همیشه در قلب و سایر اعضا و جوارحش باشد. حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر(ع) هم فرمودند: «ذَكَرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ التَّائِبُ، وَ ذَكَرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاوُ ذَكَرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّقَاوُ ذَكَرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذَكَرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا»، جدی آن کسی که اهل معرفت است، تسلیم اوامر خداست، هر چه خدا خواست، جدی می‌گوید: پسندم آنچه را جانان پسندد. اگر انسان حقیقتاً تفویض امر کند «أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»، آیا خدا بندگانش را نمی‌بیند؟! جدی بگوید: «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم»، پروردگار عالم وعده داده، نعوذ بالله خلف وعده می‌کند؟! «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» اصلاً خدا خلف وعده نمی‌کند. ما خیلی راحت خلف وعده می‌کنیم، اما پروردگار عالم این‌طور نیست.

آن‌وقت خصوصیت این حرف‌ها چیست؟ این است که انسان آرام می‌شود. وقتی تسلیم خدا شد، آرام می‌شود. اما وقتی تسلیم نبود، پروردگار عالم فرمود: تو اراده می‌کنی، من هم اراده می‌کنم، اما بدان هر چه من می‌گویم، می‌شود. منتها وقتی انسان تسلیم اراده پروردگار عالم نشد، مدام گرفتار است و هر چه بالا و پایین می‌کند نمی‌شود. لذا روح و جسمش خسته می‌شود. اما وقتی انسان تسلیم خدا شود و بگوید: خدا برای من این‌طور مقدر کرده است، خودش هم آرام می‌گیرد.

تسلیم شدن حضرت امام خامنه‌ای (مدّ ظله العالی) و رسیدن به مقام نایب امام زمان (روحی له الفداء)!

من همیشه وقتی عنوان تسلیم می‌آید، به یاد حضرت امام المسلمین، امام خامنه‌ای (مدّ ظله العالی) می‌افتم - همان‌طور که بیان کردیم: از این به بعد به کوری چشم دشمنان اسلام و برای سلامتی وجود نازنین امام خامنه‌ای (مدّ ظله العالی) هر وقت اسم ایشان آمد، سه صلوات جلی بر محمد و آل محمد می‌فرستیم. این پیام را در فضاهای مجازی گسترش دهید و عمل کنید - ایشان یک نمونه این بحث هستند و منظورم این نیست که هر کس این‌گونه باشد، به آن مقام می‌رسد.

وقتی پدر گرامی‌شان، آیت‌الله سید جواد مریض شدند و برای چشمشان آن قضا یا که می‌دانید به وجود آمد. اخوی مکرّمشان، آیت‌الله سید محمد آقا به حضرت امام خامنه‌ای (مدّ ظله العالی) می‌گویند: شما بروید. ایشان به تهران می‌آیند و مسئله را با یکی از اهل معنا و عرفا مطرح می‌کنند و ایشان می‌گویند: مگر شما رضای خدا را نمی‌خواهید؟! «رضی الله فی رضی الوالدین». ایشان می‌گویند: بلافاصله آرامش قلبی پیدا کردم و تسلیم رضای خدا شدم.

وقتی تسلیم رضای پروردگار عالم می‌شوند، به مشهد می‌روند و در خدمت پدر گرامی‌شان قرار می‌گیرند. حالا هم می‌بینید که عاقبت ایشان چگونه شد، وقتی تسلیم شدند، خدا هم این‌طور ایشان را بالا می‌برد و نایب امام زمان می‌کند. وقتی انسان تسلیم شود، همین است. ایشان نگفتند: نه، من حتماً باید در قم بمانم، ذهنم خوب است، درسم خوب است، من آینده دارم، می‌توانم مرجع شوم و ... این‌ها گفته‌های نفس است. اما ایشان می‌گویند: خدا این‌طور خواسته، چشم. خدا این‌طور مقدر کرده، من هم می‌روم و کارم را انجام می‌دهم، حالا هر چه شد، شد.

دعوت خدا به کاری الهی و نتیجه ندادن آن!

در هر امری همین‌طور است، کاری به من و شما محوّل شده که انجام بدهیم، خدا خواست بشود، می‌شود. اتفاقاً گاهی از جانب خدا، بزرگان و اعظم به من و شما می‌گویند: دنبال کاری بروید، بعد اتفاقاً آن کار به نتیجه نمی‌رسد، این‌جا هم باز ابتلاء ما است. خدا می‌خواهد ببیند باز ما تسلیم هستیم یا خیر. یعنی اصلاً خدا می‌گوید: برو، ولی خود خدایی که گفته برو، آن قضیه را محقق نمی‌کند.

این صلح حدیبیه همین‌طور بود. قبلش بنا بود فتحی اتفاق بیفتد، بعد خدا آن را برگرداند و فرمود: می‌خواهم ببینم که تسلیم هستید یا خیر. خدا نمی‌خواهد بشود، می‌خواهد ببیند تو تسلیم هستی یا خیر، دیگر نباید گفت: خودت گفته بودی، پس چرا نشد و ... مگر با خدا می‌خواهی بجنگی؟! یا می‌خواهی تسلیم امر پروردگار عالم شوی؟

ذکر اهل معرفت همین تسلیم بودن است و بعد هم مقام رضا که ان شاء الله عرض خواهیم کرد.

تبدیل خلوت شبانه به خلوت دائمی با امام زمان (روحی له الفداء)!

لذا ما هم باید تسلیم شویم. بگوییم: آقا جان! فرمودید کار کنید، ما هم کارمان را می‌کنیم و تسلیم هستیم. ان شاء الله شما هم که وعده می‌دهید، انجام می‌شود و بزرگواری می‌کنید. خدای متعال عنایت کند که آقا جان، حضرت حجّت را با تسلیم شدنمان یاری کنیم.

آیا این را باور کردیم که هر شب باید با آقا جان حرف بزنیم؟! با مطالب الهی و عرفانی مزاح نکنیم، برخی این مطالب را شوخی می‌گیرند. درونمان را پاک و تطهیر کنیم. خدا گواه است، به این خانه امام زمان، اگر کسی هر شب، موقع خواب، دقایقی را با امام زمان حرف بزند، باور کند که به یک سال نکشیده، چیزهایی را خواهد دید و حالش دگرگون می‌شود.

موقعی که مسواک زد، برق‌ها خاموش است، می‌خواهد بخوابد، خلوت کند. خلوت کردن یعنی فکرش این طرف و آن طرف نباشد.

گاهی جوان‌ها مطالبی را می‌گویند که من آتش می‌گیرم. جوانی به من گفت: آقا! می‌خواهم مطلبی را بگویم، ولی نمی‌توانم حضوری بگویم. گفتم: با حوزه تماس بگیر و صحبت کنیم. تماس گرفت و گفت: آقا! شما از آن موقعی که گفتید هر شب با آقا جان حرف بزنید، چند ماه که گذشت، اصلاً دیگر روز که می‌شود، مدام منتظر هستم که چه زمانی شب می‌شود تا با آقا جان حرف بزنم. گفت: بدجوری ما را عاشق کردی!

بعد گفت: آقا! ما اصلاً چیزی نمی‌خواهیم مشاهده کنیم، شما چرا می‌گویید تا یک سال نشده چیزهایی می‌بیند؟! انسان دیگر عاشق می‌شود و مدام منتظر است که شب شود و با آقا حرف بزند.

بعد جمله‌ای گفت که من تازه معنای خلوت را فهمیدم. گفت: وقتی انسان مدام دلش می‌خواهد صحبت کند، دیگر طی روز هم فکرش این طرف و آن طرف نیست، روز هم می‌بیند ناخودآگاه در ذهنش دارد با آقا حرف می‌زند، خلوت می‌کند. وقتی شب هم می‌شود که دیگر فکر هیچ جا نیست. چقدر در آن خاموشی، روشنائی می‌بینم.

خوشا به سعادت آن که این‌طور می‌شود. انسان با آقا که خلوت می‌کند، چه چیزهایی می‌بیند. آقا جان! می‌شود ما هم این‌طور شویم؟! انسان باید طهارت روح داشته باشد و اعتقاد داشته باشد تا مانند این جوان یک باره رشد کند و مطالب عرفا را بزند.

به خصوص ماه رجب است، ماه استغفار و طهارت است، بخواهیم، بگوییم: آقا جان! اگر در ماه رجب من پاک نشوم، آن وقت چطور می‌توانم لباس تقوا بپوشم. اگر آن لباس را نپوشم، من را به ضیافت الله دعوت نمی‌کنند، قربانت بروم دستم را بگیر. به خان، مادرت نجس، خاتمه، قسمت می‌دهم.

برای مادرشان فاتحه بخوان، سلام بده و بعد هم اشکی بریز. در این ماه رجب حتماً گفتی، باز هم بگو: به حق آن بانوی دیگری که ایشان را هم خیلی دوست داری، آقا جان! به حق عمه جانتان زینب! به حق آن عمه‌ای که یک سری از جوان‌ها می‌روند و بدن‌هایشان را در راه ایشان پرپر می‌کنند و برمی‌گردند، آقا جان! به حق آن مدافعین عمه جانتان دست من را بگیر، خودم نمی‌توانم. من اگر رها شوم، غرق گناه هستم. اگر دست من را رها شود، بدبختم. آقا جان! تو آن آقای کریمی هستی که وقتی پرونده‌ها را دستت می‌دهند، عوض این که من را با این همه خطا بگیری، اشکت جاری می‌شود، دستم را می‌گیری و کمکم می‌کنی که از گناه خارجم کنی، اگر دستم را نگیری غرق می‌شوم، به عمه جانتان دستم را بگیر...